

صحة الرضا
الطاهر
العليه
السلام
عليه
السلام

بر خراب ابروان تو درید
عقد زلفی پنج نوا
زایر کعبه را مقیم دست
ترا باز آورده خوشی و نازد
مست عشق تو دور و دور مرا
جای از تنهات بست زبان
سخن از نظر ما میگوید
تا کجا نشخوار بیند و ناید کند
چون نگریم بر او فاش من بینمانی
بهر میوهی که شود دیده نشان قدش
من ندارم کل زبان کلستان زده
بر خاشعه دلم که کلان از آنکه مباد
پرده را بوسه او بر انداخته باد
جای از بار بسندیده چرخ جانشنا
کان بسندیده بجز کار بسندیده کند
زیر لب خنده دیو لفتا پیشه با کوبنا
گفت کار که چنین آشفته و دوام صاد
گفت یا ریزد کناره امیرم بریم صاد
گفت جز حرف و فرام نقش این خاتم صاد
گفت بر خاشاک و داغ این مانت صاد
گفت یار است میسر مراد دردی بریم صاد
گفت از عشق تو خالی نیست در عالم کسی
گفت جای من که عشق نیست در عالم صاد
بلبل در چرخان و ماندر جای بر کلان صاد

کوشش از آنهای باشکوه برساند
بلبلان در شایگان لعلهای بر خور برساند
بر حیالت مردم از آنکه بگردن برساند
طافها بهر کله بر روی چرخ برساند
کس خیال نخل بالایت با رجا نیست
دیگران نخل سخن بر اگر چه زود برساند
سر شکست ز لعل توام دمام شد
ز بس کرده عنایت که خسته بستم شد
عقیده تا شک بریم نکس خاتم شد
شکاف تیغ تو آنکه رجا می هم شد
ز آنکه عشق لقا تو در دلم شد
بشارتی بر پیشانی بود که آن هم شد
ز راه زهد و سلامت قدم با رجا نیست
چو طوطی عشق و سلامت تر مسلم شد
بچشمی تو در دلم ناله کردون نکشید
کس حرف من موافق نشد و یارب نشد
دل چو بهر بهار شد از دست تو سر نشد و یارب
کوه ریافتیم از آنکه در غم از آن
جان که میگویم از آنکه تو فرهاد نکند
ی کشف در سوئی لای که در جرم سوئی
مدعی کله استنجیده جای نشد
طبع موزون چو موزون موزون نشد
بسم از خاک بابت میگوید
تشت زاب حیالت میگوید
هر که